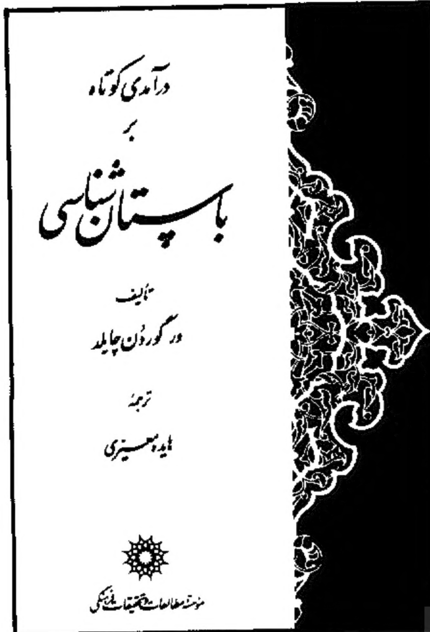
گوردُن چایلد و باستان شناسی



دکتر یوسف مجیدزاده

درآمدی کوتاه بر باستان‌شناسی. تألیف: ورگوردُن چایلد. ترجمهٔ هایدهٔ معیّری. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۸.

باید اعتراف کرد که انتشار هرکتابی در زمینهٔ علم باستان شناسی به زبان فارسی غنیمتی است ارزشمند، چراکه با گذشت حدود یك صدسال از فعالیتهای باستان شناسی در ایران و حدود نیم قرن که از تأسیس گروه باستان شناسی در دانشگاه تهران می گذرد، و علی‌رغم وجود دوهزار فارغ التحصیل در این رشته در طول این سالها، مجموع انتشارات باستان شناسی به زبان فارسی حتی یك طبقه از قفسهٔ کتابخانه‌ای را پر نمی‌کند، حال آنکه شمارهٔ انتشارات باستان شناسی در زمینهٔ مطالعات مربوط به ایران به زبانهای بیگانه خود به‌تنهایی کتابخانهٔ کوچکی را تشکیل می‌دهد. به این دلیل انتشار کتاب *درآمدی کوتاه بر باستان شناسی* را باید به فال نیك گرفت و از مترجم و مهمتر از آن مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی که با چشم‌پوشی از جنبه‌های انتفاعی اقدام به نشر این کتاب کرده است صمیمانه قدردانی کرد. اما این تقدیر به‌معنی آن نیست که از ارزیابی این کتاب چشم بپوشیم، زیرا در یکی‌دو سال گذشته، به‌ویژه پس از انتشار مجلهٔ *باستان‌شناسی و تاریخ* از سوی مرکز نشر دانشگاهی علاقه‌ای برای نشر مطالعات باستان شناسی ایجاد شده، و بنابراین شایسته است نکاتی چند را در این زمینه یادآور شویم تا شاید راهنمایی برای آن دسته از ناشران و مترجمان علاقه‌مندی باشد که مایلند در آینده دست به ترجمه و نشر کتب مشابهی بزنند.

تردیدی نیست که گوردن چایلد سهم بزرگی در باستان شناسی اروپا داشته و ابداعات او در روشهای باستان شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اما باید توجه داشت که او پیرو مکتب «انتشارگرایی» سالهای پیش از ۱۹۵۰ میلادی بود، و امروزه این نظریه و نیز دیدگاههای چایلد اعتبار خود را تا حد زیادی ازدست داده و نظریه‌های تازه‌تری جای آن را گرفته است.

گوردن چایلد (۱۹۵۷-۱۸۹۲) علاوه بر تحصیل در رشته‌های زبان‌شناسی و باستان‌شناسی، نویسنده‌ای چیره‌دست بود و نوشته‌های او نه‌تنها باستان شناسان بلکه بسیاری از دانشمندان رشته‌های گوناگون و حتی مردم عادی را به‌خود جلب می کرد و این خود بزرگترین ویژگی چایلد بود. او باستان شناسی را به‌میان توده‌ها برد و بسیاری را به این علم علاقه‌مند کرد، به‌ویژه آنکه تصور چایلد از پیش از تاریخ بر پایهٔ دیدگاههای مارکسیستی استوار بود. این شهرت چایلد از یك‌سو و فقدان دیدگاههای تحلیلی در باستان شناسی به زبان فارسی باعث گردید که چند جلد از کتابهای پرفروش این محقق نیز به ایران راه یابد و ترجمه و چاپ شود که از آن‌جمله است *انسان خود را می‌سازد*، *تطور اجتماعی* و *سیر تاریخ*. اما انتشار این کتب در ایران در طول دههٔ ششم قرن بیستم، یعنی درحدود ۳۵ سال پس از نخستین انتشار به‌زبان اصلی و زمانی انجام گرفت که نظریهٔ انتشارگرایی چایلد جای خود را به‌تدریج به نظریه‌های جدیدتری می‌داد. برای روشن شدن موضوع لازم است به توضیح بیشتری دربارهٔ نظریه‌های چایلد و مکتب انتشارگرایی او بپردازیم.

در اواخر قرن نوزدهم و به‌ویژه در اوایل قرن بیستم کشفیات باستان‌شناسی و طبقه‌بندیهای گوناگونی که دانشمندان از روندهای فرهنگی به‌عمل آوردند باعث شد که باستان شناسان موفقیتهای انسان را نه به‌صورت یك تطور فرهنگی جهانی (آن‌گونه که تطورگرایان می‌پنداشتند)، بلکه همچون رشته‌ای از مجموعه‌های گوناگون و متعدد فرهنگ منطقه‌ای مدنظر قراردهند که هر یك در زمان و مکان خاصی عمل می کرد. در سالهای پایانی قرن نوزدهم باستان‌شناسی به‌صورت سابقه‌ای برای نشان‌دادن دستاوردهای متنوع فرهنگی درآمد و آشکار شد که همهٔ جوامع شکارورز پیش از تاریخ دوره‌ای از موفقیتهای درخشان هنری را


گوردن چایلد (۱۹۵۷_۱۸۹۲)

پشت سر نگذارده‌اند، و نیز در جهان فرهنگهای منطقه‌ای و جوامع متعددی وجود داشته است. اما با وجود پی بردن به تنوع فرهنگی انسان در دورانهای پیش از تاریخ، دانشمندان هنوز با سؤال خاستگاه فرهنگی روبه‌رو بودند، و برای آنها هنوز پرسشهایی مطرح بود، همچون: «خاستگاههای فرهنگی» کدامند؟ نخستین کشاورزان چه کسانی بودند؟ چه‌وقت و در کجا فلزگری آغاز گردید؟ و اگر انسان بنابر قوانین تکاملی تطورگرایان رشد نکرده است، پس چگونه دگرگون شده و تنوع فرهنگی چگونه به‌وجود آمده است؟

در اواخر قرن نوزدهم باستان‌شناسانی که مخالف نظریهٔ تطورگرایی تایلور و مورگان بودند، به مفهوم تهاجمات و مهاجرتها پی بردند و به این نتیجه رسیدند که دگرگونی فرهنگی را باید برحسب تأثیرات برونی آن توصیف کرد. در این زمان دو توضیح کلی برای خاستگاه دگرگونیهای فرهنگی در دوران پیش از تاریخ به‌وجود آمده بود. یك نظریه معتقد به اختراع و رشد مستقل در هر منطقه بود، و این درواقع همان نظریهٔ تطور بود. زیرا تطورگرایان ادعا می‌کردند که تمام مردم در سرتاسر جهان به یك شیوه رشد کرده‌اند و بنابراین شباهتهای موجود به‌سبب وجود انگیزه‌های مشابه در امر تطور است. نظریهٔ دوم می‌گفت که هریك از ویژگیهای فرهنگ خاستگاه اصلی دارد، و از آنجا ازراه تجارت یا جابه‌جایی جوامع یا ارتباط فرهنگی به دیگر مناطق جهان «انتشار» یافته است، و این همان نظریهٔ «انتشار» (diffusion) بود.

بزرگترین مدافع نظریهٔ انتشارگرایی الیوت اسمیت (Elliot Smith) بود که در سال ۱۹۰۰ در مدرسهٔ پزشکی قاهره استاد تشریح بود. او آن‌چنان مسحور هنر مصر و فرهنگ غنی آن شد که در کتاب *مصریان باستان* ادعا کرد که تمدن تمامی جهان از درهٔ رود نیل انتشار یافته است. به‌گفتهٔ وی گروههای کوچك مصری با سفرهای طولانی از طریق آب و خشکی تمدن خود را به سرتاسر جهان انتشار داده، باعث متمدن شدن جوامع انسانی شده‌اند. با آنکه نظریهٔ انتشارگرایی همچون دیدگاه تطورگرایی نگرشی بیش از حد ساده‌انگارانه بود، اما باستان‌شناسان بسیاری از آن پیروی کردند، زیرا توضیحی است ساده در مورد چیزی که به‌تدریج به‌صورت تصویر پیچیده‌ای از گذشتهٔ انسان درمی‌آید. این شیوهٔ نگرش به گذشتهٔ انسان تا دههٔ دوم قرن بیستم به‌قوت خود باقی بود تا اینکه گوردن چایلد و دیگران به بررسی دقیقتر و عمیقتر دربارهٔ پیچیدگیهای دگرگونی فرهنگی پرداختند.

بزرگترین سهم چایلد در باستان‌شناسی اروپا ابداعات او در روشهای باستان‌شناسی بود. او فرهنگها را براساس بقایای ویژگیهای مشخصهٔ فرهنگ مادی، همچون ظروف، ابزار، شکل خانه‌ها و اشیاء تزیینی، که به‌صورت مجموعه با یکدیگر همراه‌اند، تعریف می‌کرد. در نظر او چنین فرهنگهایی جلوهٔ مادی «مردمان» است. اصول تعدیل‌یافتهٔ انتشارگرایی چایلد در دهه‌های سوم و چهارم قرن بیستم به‌صورت یك دیدگاه عامّ باستان‌شناسی عمومیت یافت، و باستان‌شناسان دست به تنظیم تسلسل فرهنگی در مناطق محدود جغرافیایی زده، آنها را با فرهنگهای همسایه مقایسه کردند، و با دقت به مطالعهٔ ویژگیهای فرهنگ مادی که از یك محوطهٔ استقرار به محوطه‌های دیگر انتشار یافته بود پرداختند. و به‌این ترتیب این شیوهٔ کار پایه‌ای برای مطالعات جدید در آسیا و اروپا به‌وجود آورد. اما با گذشت زمان در اثر درك بهتر تطور فرهنگی اصل انتشارگرایی چایلد دستخوش تغییراتی شده تعدیل یافت. چایلد در طول مطالعات خویش موفق به شناسایی یك‌روند کلی تکاملی در زندگی اقتصادی و اجتماعی انسان در طول مراحل اولیه گردید. سپس در سال ۱۹۳۴ به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد و به توانایی مارکسیسم در تبیین رشد فرهنگهای پیش از تاریخ توجه یافت و پاره‌ای از اصطلاحات و دیدگاههای مارکسیستی را پذیرفت. اما مارکسیسم چایلد بسیار ملایم بود و صرفاً به دیدگاهی محدود می‌گردید که اقتصاد را نیروی وحدت‌بخش جامعه می‌داند و معتقد است که ساختار جامعه از طریق ابزار تولید یا تکنولوژی موجود تعیین می‌گردد.

اما چایلد در مطالعات خویش ارزش و اهمیت دگرگونیهای محیطی (environmental) و بومی (ecological) را درك نکرده بود، حال آنکه تأثیر محیط در طول زمان در دورانهای جدیدتر پیش از تاریخ، به‌ویژه از دوران پالیستوسین (حدود ۱۲۰۰۰ ق.م.) به‌بعد عامل مهمی بوده است. بنابراین، می‌توان گفت که کار چایلد در دههٔ ششم قرن بیستم یعنی در آستانهٔ ورود به مرحلهٔ درك ارزشهای بوم‌شناسی در پیش از تاریخ در مطالعات باستان‌شناسی به‌پایان رسید. البته چایلد در سالهای پایانی عمر خود به تأثیر بوم‌شناسی در ساخت پیش از تاریخ نیم‌نگاهی داشت و در نوشته‌های خویش به آن توجه نمود، و شاگردان و پیروان او مانند گراهام کلارك در مقالات خویش از اهمیت بوم‌شناسی در تحقیقات باستان‌شناسی دفاع کردند[۱].

تا پیش از کشف روش تاریخگذاری و گاهنگاری (chronology) به‌کمك کربن ۱۴ در دههٔ ششم قرن بیستم، همهٔ باستان‌شناسان بیشتر وقت خویش را صرف نوشتن گزارشهای خشك و بی‌روح دربارهٔ قدمت زمانی پاره‌های سفال می‌کردند، بی‌آنکه به مفهوم و معنی آنها و رابطهٔ آنها با انسان یا سازندگانشان اشاره‌ای بکنند. اما با استفاده از این شیوهٔ تاریخگذاری، باستان‌شناسان دیگر تأکید چندانی بر مطالعات گاهنگاری نکردند و بیشتر به مطالعهٔ تك‌محوطه‌ها و ویژگیهایی همچون لایه‌های فرهنگی، جزئیات کف محوطه‌های مسکونی یا اجاقها و مانند آن پرداختند، و به‌این ترتیب در اوایل دههٔ ششم قرن بیستم باستان‌شناسی بافت استقرار متداول شد.

با استفاده از اطلاعات فزایندهٔ باستان‌شناسی، به‌تدریج در نحوهٔ مطالعات باستان‌شناسی دگرگونیهای عمیقی به‌وجود آمد و نظریه‌های تازه‌تری ارائه گردید. مهمترین آنها نظریهٔ «دگرگونی فرهنگی» (theory of cultural change) جولیان استیوارد بود که آن‌را در سال ۱۹۵۵ در کتابی با همین عنوان منتشر کرد[۲]. به‌عکس «نسبیّت‌گرایی» (relativisim) و تطورگرایی تك‌بعدی که برای تمام جوامع به‌مراحل رشد مشابهی قایل بودند، استیوارد به یك تطور چندبعدی معتقد بود. تایلور، مورگان و چایلد، که پیرو مکاتب تطورگرایی و انتشارگرایی بودند، مراحل رشد فرهنگی را یك روند جهانی می‌پنداشتند، اما استیوارد کوشید به‌دنبال علل دگرگونی فرهنگی بگردد. او برای شناخت اینکه تطبیق با محیط به چه طرقی باعث دگرگونی فرهنگی شده است روشی پیشنهاد کرد که آن را «بوم‌شناسی فرهنگی» (cultural ecology) نامید. به‌اعتقاد جولیان استیوارد فرهنگها با محیط جغرافیایی خود رابطهٔ بسیار نزدیکی دارند. او در این باره می‌گوید: هر ناحیهٔ مهم جغرافیایی مانند جنگلهای گرمسیری، کوهها، رودها و نواحی سردسیر، در فرهنگهای آن نواحی اثرات زیادی برجای گذارده و به‌عبارت دیگر بوم‌شناسی در تکامل فرهنگی موثّر بوده است. استیوارد استدلال می‌کند که «انتشار» قادر به بیان وقوع برخی از ویژگیهای فرهنگی نیست، لذا برای بیان بسیاری از ویژگیهای هر نظام فرهنگی باید به رابطهٔ محیط و فرهنگ توجه نمود. به بیانی دیگر، به‌خلاف شیوهٔ تفکر مکتب بوآس (Franz Boaz) و اصل انتشارگرایی تعدیل‌یافتهٔ چایلد که باستان‌شناسی را در طول دهه‌های دوم تا چهارم قرن حاضر به‌سوی گونه‌شناسی توصیفی سوق دادند و آن را به‌صورت منبع اطلاعاتی برای تطبیق بازسازیهای تاریخی مُبدل ساختند و روش آنها مشاهدهٔ اقوام از بیرون بود، مکتب بوم‌شناسی فرهنگی استیوارد شکلی از «کارکردگرایی» (functionalism) دورکیم (Emil Durkheim) را در جهت عکس مسیر «انتشارگرایی» ارائه کرد و در بررسی اقوام شیوهٔ نظاره از درون را اختیار کرد.

چایلد ظهور ناگهانی مرحلهٔ تولید غذا و سپس شهرنشینی و تشکیل جامعهٔ باسواد در خاورنزدیك را در دو مرحلهٔ «انقلاب نوسنگی» و «انقلاب شهری» مشاهده کرد. به‌اعتقاد او پیدایش شهرها با دو انقلاب عظیم، یکی در ساخت اقتصادی و دیگری در سازمانهای اجتماعی همراه بوده است. چایلد این هردو انقلاب را تاحدودی معلول ازدیاد جمعیت می‌دانست و برای تمیز شهر از دهکده ۱۰ ویژگی مادی را برمی‌شمرد که تمامی آنها از طریق حفریات باستان‌شناسی دسترسی‌پذیر است. درواقع دانشمندان بسیاری در آغاز قرن حاضر دربارهٔ دلایل و عوامل رشد جمعیت در میان جوامع پیش از تاریخ، یعنی دوره‌هایی که چایلد آنها را انقلابات نوسنگی و شهری می‌نامد، مطالب زیادی نوشته و همگی آن را معلول عوامل صرف تکنولوژیك دانسته‌اند، اما از دههٔ سوم قرن حاضر کم‌کم بر مسئلهٔ تغذیه در رشد جمعیت تأکید شد و چایلد این نظریه را عمومیت بخشید.[۳] او در این باره می‌گوید: اشکال جدید تکنولوژی تولید غذا محدودیتهای مربوط به جمعیت تولیدکننده را که ملازم دورهٔ گردآوری غذا بود ازمیان برداشت، و امکانی را عرضه کرد که تا آن‌زمان وجود نداشت.[۴] و در جایی دیگر می‌گوید با بالارفتن کارآیی تولید غذا، امنیت بیشتر و خودبسندگی حاصل از آن، ابعاد و تراکم جمعیت به چنان حدّی می‌رسد که ویژگی اصلی تمدن است.[۵]

چایلد درواقع مدافع نظریهٔ کهنی است که می‌گوید رشد جمعیت نتیجهٔ افزایش تواناییهای تکنولوژیك و تولیدی است، و این نظریه‌ای است کلاسیك که مورگان نیز به آن معتقد بوده و ابداعات تکنولوژیك را عامل دخیل در هریك از مراحل پیشرفت به‌شمار می‌آورد.[۶] با وجود این، در طول دهه‌های اخیر برخی از باستان‌شناسان و به‌ویژه انسان‌شناسان دربارهٔ رابطهٔ میان مازاد محصول و رشد جمعیت نظرهای دیگری عرضه داشته و نظریهٔ چایلد را ردکرده‌اند، از آن جمله‌اند: کلارك[۷]، استیوارد[۸]، اوبرگ[۹]، دوبینس[۱۰]، کارنیرو[۱۱]، و دوموند.[۱۲] اما سرشناسترین دانشمندی که نظریهٔ رشد جمعیت چایلد و تقریباً تمامی دیدگاههای مارکسیستی او را دربارهٔ شهرنشینی با مدارك و دلایل بسیار دقیق درهم فروریخت، خانم بوسراپ بود. درست به‌عکس چایلد که رشد جمعیت را نتیجهٔ افزایش تواناییهای تکنولوژیك و تولیدی می‌دانست، این اقتصاددان دانمارکی معتقد است که تواناییهای تکنولوژیك و تولیدی جنبه‌هایی از عملکرد رشد جمعیت است.[۱۳] دیدگاههای تازهٔ بوسراپ که تحول بی‌سابقه‌ای در زمینهٔ مطالعات باستان‌شناسی و انسان‌شناسی به‌ویژه دربارهٔ شیوه‌های کشت، مسئلهٔ رشد جمعیت و مازاد محصول به‌وجود آورده بود، اززوایای متعدد مورد بررسی دقیق انسان‌شناسان و باستان‌شناسان

سرشناس جهان قرارگرفت و نتیجهٔ آن در سال ۱۹۷۲ طی مقالات متعدد در کتابی انتشار یافت.[۱۴] در تمام این مقالات دیدگاههای بوسرآپ تأیید شده است. نگارنده در کتابی تحت عنوان *آغاز شهرنشینی در ایران* که اخیراً از سوی مرکز نشر دانشگاهی منتشر شده، در این زمینه به‌تفصیل بحث کرده است؛ و درواقع بخش عمدهٔ آن به رد دیدگاههای باستان شناسی چایلد اختصاص یافته است. لذا در اینجا از بحث بیشتر در این باره خودداری می کنیم و به بررسی اصل کتاب *درآمدی کوتاه بر باستان شناسی* و سپس ترجمهٔ آن می پردازیم.

با آنکه کتاب *درآمدی بر باستان شناسی* در سال ۱۹۵۲، یعنی در سالهای پایانی عمر چایلد نوشته شده است، اما دیدگاههای وی در باستان شناسی و تعریف او از فرهنگ به‌معنی «جلوهٔ مادی مردمان» همچنان در این کتاب متبلور است و مردم‌شناسی در نظر او چیزی جز گونه‌شناسی توصیفی و نظارهٔ جوامع از برون نیست. نظریات چایلد در این کتاب در شش فصل تدوین شده است: فصل نخست آن درواقع تعریف و تفسیر اصطلاحاتی است که وی به‌کمك آنها به تبیین فرهنگ می پردازد. فصل دوم به طبقه‌بندیهای گوناگون کارکردی، گاهنگاری، جغرافیایی، و فرهنگهای پیش از تاریخ اختصاص یافته است. فصول سوم و چهارم دربارهٔ معرفی محوطه‌های باستانی، لایه‌شناسی آنها و نحوهٔ شناخت مانده‌هایی همچون تپه‌ها، حصارها و گورستانها ست. در فصل پنجم چایلد به تفسیر تکنولوژی داده‌های باستان شناسی مانند اشیاء ساخته شده از سنگ چخماق و فلزگری، سفال سازی و شیشه‌گری پرداخته و فصل ششم به چگونگی بازسازی یا تکمیل اشیاء به‌دست آمدهٔ باستانی مانند تبرها، اسکنه‌ها، گردونه‌ها، و سازوبرگ اختصاص یافته است. اما نکتهٔ مهم اینکه تنها فصلهای اول و دوم این کتاب دارای جنبه‌های تحلیلی و عمومی است، حال آنکه فصول سوم تا ششم، یعنی دوسوم کتاب دربارهٔ باستان شناسی اروپا و ویژگیهای آن است.

برای ترجمهٔ این کتاب باید به دو دلیل به مترجم تبریك گفت. یکی برای استفاده از اصطلاحات متداول باستان شناسی، و دیگر برای فراهم آوردن واژه‌نامهٔ آخر کتاب. فقدان یك فرهنگ باستان شناسی به زبان فارسی بی اغراق بزرگترین کمبود در زمینهٔ باستان شناسی ایران است و به همین دلیل به‌ندرت می توان یك همگونی منطقی میان نوشته‌های باستان شناسی به زبان فارسی مشاهده کرد. شاید به دلیل نبود چنین فرهنگی است که ترجمهٔ بخشهایی از کتاب تا حدودی چشمگیر روانی خود را ازدست داده و در پاره‌ای موارد درك آن اندکی دشوار می نماید، به‌ویژه در دو فصل نخست که بیشتر جنبهٔ تحلیلی داشته و نویسنده به‌شرح پاره‌ای اصطلاحات و نحوهٔ استفاده از آنها در تعریف فرهنگ پرداخته است. شماری از معادلهایی که مترجم به‌کار برده درك منظور نویسنده را حتی برای اهل فن تاحدودی مشکل ساخته است، به‌ویژه آنکه در معدود مواردی به‌جای استفاده از اصطلاحات شناخته شده و بسیار متداول باستان شناسی مانند دورانهای «گردآوری غذا» (food gathering) و «تولید غذا» (food producing) به‌ترتیب اصطلاحهای «خوراك‌یابی» و «خوراك‌سازی» به‌کار رفته است. یا برای مثال برای واژهٔ «relic» به‌معنی شیء یا اشیاء منقول از «خرده‌یادگار» استفاده شده است، و برای واژهٔ «monument» که سالها پیش دکتر محمد مقدّم برای آن معادل بسیار زیبای «یادمان» را پیشنهاد کرده و امروزه این واژه در منابع باستان شناسی کاملاً جاافتاده است، واژهٔ «آثار» را به‌کار برده است. استفاده از «خرده‌یادگار» به‌جای شیء از روانی و زیبایی جمله می کاهد، و از سوی دیگر واژهٔ «اثر» و «آثار» به هر«مانده» از دوران باستان اطلاق می گردد، و لذا تمیز واژهٔ «آثار» به‌معنی بقایا از «آثار» به‌معنی مثلاً یك بنای یادمان خواننده را با اشکال روبه‌رو می سازد.

علاوه بر این، در بخش واژه‌نامه نیز می توان به نمونه‌های زیر اشاره‌کرد:

به‌کار بردن اصطلاح «تلها یا توده‌های عصر برنز»، به‌جای «گنجینه یا ذخایر دوران مفرغ» (Bronze Age hoards)؛ «ته‌نشست یا لایهٔ رسوبی باستان شناسی»، به‌جای «مانده یا بقایای باستان شناسی» (archaeological deposit)؛ «تکامل»، به‌جای «تطور» (evolution)؛ «چینه»، به‌جای «لایه» (layer)؛ «سنگچین قائم»، به‌جای «ازارهٔ سنگی» (orthostat)؛ «آجر محدب یا کوژ»، به‌جای «آجر مسطح- محدب» (plano-convex brick)؛ «کوزهٔ شکسته»، به‌جای «تکه‌سفال» (pot sherd)؛ «چینه‌شناسی»، به‌جای «لایه‌نگاری» (stratigraphy)؛ «کنده»، به‌جای «الوار» (timber)؛ «نمونه‌شناسی»، به‌جای «گونه‌شناسی» (typology)؛ و «گور»، به‌جای «تدفین» (burial).

ایراد کوچك دیگر بر این ترجمه استفاده از چند معادل برای واژه‌هایی است که نویسنده آنها را برای بیان مفاهیم مهم موردنظر خود به‌کار برده است. برای نمونه، چایلد در فصل اول کتاب می کوشد به‌کمك سه واژه با معانی خاص، به تعریف فرهنگ بپردازد. این سه واژه عبارتند از: «گونه» یا «نوع» (type)، «همجواری» (association) و «مجموعه» (assemblage). برای مثال، وی دربارهٔ معنای «همجواری» چنین گوید:

but "association" needs to be explained first. Archaeological data are said to be associated when they are observed occuring together under conditions indicative of contemporary use.

خانم معیّری این جمله را چنین ترجمه کرده‌اند: ... «اما نخست معنای اصطلاح «همجواری» را روشن سازیم. گفته می‌شود داده‌های باستان شناسی در هنگام مشاهده باهم جفت اند، چون باهم در شرایطی به‌سر می‌برند که بر مصرف همزمان آنها دلالت دارد» (ص ۸).

اما ترجمهٔ صحیح آن چنین است: «داده‌های باستان شناسی را هنگامی همجوار می‌نامند که در کنار یکدیگر و در شرایطی مشاهده شوند که نشانگر مصرف همزمان آنها باشد» در این زمینه همچنین می‌توان به مثالهای زیر اشاره کرد.

۱) «باستان شناسان مجموعه‌ای از انواع واحد را که در چند نقطهٔ باستانی جداگانه وجود دارد فرهنگ می‌نامند.» (ص ۹).

archaeologists call an assemblage of the same types that recurs at several distinct sites a *culture*.

ترجمهٔ صحیح این جمله چنین است: «باستان شناسان تکرار مجموعه‌ای از گونه‌های یکسان در چندین محوّطهٔ مجزّا را فرهنگ می‌نامند.»

۲) «هر فرهنگی، چنانکه بازهم از آن یاد خواهد شد، مجموعهٔ صرفاً همان انواعی است که در تعدادی از نقاط باستانی مکرراً به‌صورت مجموعه‌ای باهم کشف شوند. باری نوعیت هر نوع به آن است که نتیجهٔ اعمالی متمایز، ملهم از سنت واحد است.» (ص ۱۲).

A culture, it will be recalled, is just an assemblage of types repeatedly found in association at a number of sites. Now a type is a type, because it is the result of distinct actions all inspired by one and the same tradition.

ترجمهٔ درست این جملهٔ بلند چنین است: «یادآور می‌شود که یك فرهنگ مجموعه‌ای است از گونه‌ها که به‌طور تکراری در شماری از محوطه‌ها، در جوار یکدیگر یافت شوند. در این حالت گونه‌ها باهم یکسانند، زیرا همهٔ آنها حاصل رفتارهای مشخصّی هستند که ریشه در یك سنت مشترك دارند.»

۳) «باستان‌شناسان در سطوح متوالی یك نقطهٔ باستانی چندلایه مجموعه‌هایی از انواع مختلف پیاپی ... را مشاهده می‌کنند.» (ص ۱۳).

in successive levels of a stratified site, archaeologists observe assemblages of different types following one another.

ترجمه درست این جمله چنین است: «باستان‌شناسان در لایه‌های پیاپی یك محوطهٔ طبقاتی مجموعه‌های متوالی گونه‌های مختلف را مشاهده می‌کنند».

۴) «رو به بالا در تابوت خود ... آرمیده است.» (ص ۸).

laid on his back in a coffin.

که ترجمهٔ بهتر آن به این گونه است: «در تابوتی به پشت آرمیده است»

همان گونه که اشاره شد، دلیل اصلی روان نبودن بخشهایی از ترجمه، به‌ویژه در فصلهای اول و دوم، فقدان یك فرهنگ مدون در باستان شناسی ایران است. بنابراین، گناه این نقیصه نه متوجه مترجم، بل به گردن باستان‌شناسان ایران و مراکز آموزشی باستان شناسی است که در طول سالیان دراز عمر این رشتهٔ علمی در ایران در انجام این امر خطیر کوتاهی ورزیده‌اند.

به‌طور خلاصه، آنچه صمیمانه دربارهٔ این ترجمه می‌توان گفت این است که چه خوب می‌بود اگر مترجم و ناشر به‌جای این اثر چایلد کتاب دیگری را با دیدگاهها و شیوه‌های جدیدتر در باستان شناسی برای ترجمه برمی گزیدند. شاید نام چایلد انگیزهٔ اصلی چنین تصمیمی بوده است.

حاشیه:

1) Clark, J.G.D., 1969, *World Prehistory: A New Outline*, Cambridge.

2) Steward, Julian H., 1955, *Theory of Culture Change*, Urbana.

3) Childe, V. G, 1935, «Changing Methods and Aims in Prehistory», *Proceedings of the Prehistoric Society*, pp. 1-15.

4) Childe, V. G, 1936, *Man Makes Himself*, London, pp. 11-12; Childe, «Changing Methods», p. 69.

5) Childe, V.G, 1950, «The Urban Revolution», Town Plannig Review 21: 3-17.

6) Morgan, L.H., 1977, *Ancient Society*, Reprint, ed., Cambridge, Mass., Harvard University Press.

7) Clark, J. G. D., 1952, *Prehistoric Europe: The Economic Basin*, New York, The Philosophical Press.

8) Steward, *Theory of Culture Change*, pp. 197-204.

9) Oberg, K., 1955, «Types of Social Structure among the Lowland Tribes of South and Central America», *American Anthropologist* 57: 472-487.

10) Dobyns, H.F., 1966, «Estimating Aboriginal American Population: An Appraisal of Techniques with a New Hemispheric Estimate», *Current Anthropology* 7/4: 395-416.

11) Carneiro, R.L., 1960, «Slash-and-burn Cultivation among the Kuik and its Implications for Cultural Development in the Amazon Basin», *Man in Adaptation: The Cultural Present*. Y.A. Cohen, ed., Chicago, pp. 131-145; Carneiro, R.L.,1967, «On the Relationship Between Size of Population and Complexity of Social Organization», *Southwestern Journal of Anthropology* 23/3: 234-247.

12) Dumond, D.E., 1965, «Population Growth and Cultural Change», *Southwestern Journal of Anthropology* 21/4: 302-324.

13) Boserup, E., 1965, *The Conditions of Agricultural Growth: The Economics of Agrarian Change under Population Pressure*, Chicago, Aldine Publishing Company.

14) Spooner, B. J., ed., 1972, *Population Growth: Anthropological Implications*, Cambridge, Mass., Massachusetts Institute of Technology Press.